

انجمن معرفت الروح تجربتي ايران

قبل از شروع به بحث درباره امکان ارتباط با ارواح لزوماً "متذکر ميشوم که چون این قبيل مسائل هنوز از لحاظ علمي باثبات ترسيده لذا شرح و بسط آن که متضمن هدفهاي عالي تري است فقط به منظور جلب توجه اکثريت جامعه است که به قرائت اينگونه مطالب تمايل و رغبت بيشتري نشان ميدهند.^(۱) شکی نيست که اشتغال به علوم سري و مجهول براي اشخاص عادي و آنهائي که مراحل نسبتاً عالي تکامل روحي را طی نکرده اند جز پريشاني فکر و بي علائقي به امور دنيوي و گوشه نشيني و بطالت و اعتيادات مضره و انحراف از مسير طبيعي زندگي ثمره ديگري نخواهد داشت واکثر اينگونه اشخاص بدون اينکه نتيجه مثبتی از رياضتها و مشقات خود بدست بياورند در تحت تأثير شياداني بنام جن گير و فال گير و کيمياگر و رمال و جادوگر و کفبين و امثال آن قرار گرفته وهستي خود را دستخوش موهومات و خرافات مي کنند و بهمين دليل است که نويسنده هم پس از سالها ممارست و صرف وقت بالاخره در مقام نقض معلومات و آماده نبودن زمينه استعداد روحي از سال ۱۳۲۴ شمسي ببعده از ادامه اين قبيل تجربيات و تفحصات دامنه دار دست کشيدم ويگانه ارمغان ذي قيمتي که از ماحصل اين بررسي ها براي نويسنده باقيمانده همانا ايمان بوجود ذات پاک احديت و لزوم خدمت بخلق و پرهيز از تعدی و تجاوز به حقوق ديگران است .

۱- چون اين سلسله مقالات مقبول طبع خوانندگان قرار گرفته است لذا بعضی مسائل که قبلاً "به اجمال مورد بررسي واقع شده اکنون با تفصيل بيشتري مورد امعان نظر قرار ميگيرد

در سال ۱۳۲۱ شمسی که مقیم تهران بودم برحسب دعوت و راهنمایی تیمسار سرتیپ دوست محمد معیری که از لحاظ دوستی معنوی با نویسنده که اسم محمد است بتمام معنی اسم با من می‌هستند به انجمن معرفت الروح تجربتی ایران معرفی شدم در این اوقات و با سوابقی که مختصراً "باستحضار خوانندگان گرامی رسید برای درک حقایقی درباره بقای روح و امثال آن علاقه و میل مفرط داشتم .

جلسات انجمن روحی معمولاً هفت‌ه‌ای یکی دو مرتبه در منزل مرحوم وحیدالدوله سعد منعقد میشد . آقای حسن سعد پسر آن مرحوم که در این رشته پیشرفت محسوسی کرده بودند وسایل و مقدمات ارتباط با ارواح را بنحوی که ذیلاً توضیح داده میشود فراهم میکردند . خود مرحوم وحیدالدوله فقط در سؤال و جواب با ارواح مداخله مینمودند . دوشیزه جوانی مدیوم یعنی واسطه بین انجمن روحی و ارواح بودند .

پس از اعلام رسمیت جلسه همه سکوت میکردند و پسر آقای وحیدالدوله در حال تمرکز فکر و با چشمانی بسته دعا یا ورد مختصری میخواندند که از ضمون و کلمات آن اطلاعی برای نویسنده بدست نیامد . در فاصله کوتاهی حرکت دست راست مدیوم بدون اینکه فکر و اراده مشارالیها در جریان سؤال و جواب مؤثر باشد از اختیار خود او خارج میشد و مطالبی را با مداد روی صفحه کاغذی که در دسترس او بود می‌نوشت و بطوریکه در عرض مدت چند سال ملاحظه و دقت شد خانم مدیوم که تحصیلاتشان کمی بالاتر از دوره ابتدائی بود در اتنای ارتباط روحی و در همان دقایقی که دست راست ایشان بلا اراده مشغول نوشتن پاسخ سئوالاتی در اطراف مباحث عالییه علمی و نجومی بود شخصاً " از مضامین نوشتجات خود بی‌اطلاع بودند و در تمام مدت چند سالی که نویسنده در جلسات انجمن روحی شرکت داشت اطمینان قطعی حاصل شد که اکثر مطالب مورد بحث با ارواح عالییه اساساً از حدود و سطح فکر مدیوم بمراتب بالاتر بوده است .

مدیوم‌ها بطور کلی به طبقات بی‌نا و شنوا و نویسنده و غیره تقسیم میشوند و ندرتاً اتفاق میافتد که یک مدیوم با استعدادی در اختیار انجمن‌های روحی قرار بگیرد کما اینکه طبق اطلاع حاصله انجمن معرفت الروح تجربتی ایران در عرض پانزده سال اخیر نظیر مدیوم مورد بحث را کمتر در اختیار خود داشته است . معمولاً پس از رسمیت جلسه و حصول ارتباط بوسیله مدیوم مزبور روح دختر مرحوم وحیدالدوله که در نتیجه مسمومیت فوت نموده و جسم مادی او در امامزاده عبدالله آرامگاه خانوادگی ایشان مدفون است جلو آمده و با حروف درشت و درهم و برهم بوسیله دست راست مدیوم سلام میداد و بتدریج خطوط و نوشتجات واضحتر و روشن‌تر میشد . مشارالیها قدری راجع به اوضاع و احوال و اعمال نیک و بد افراد خانواده در آن روزها و یا درباره وضعیت فرزند کوچک خودش بوسیله مدیوم صحبت میکرد

یعنی افکار او نوشته میشد و سپس از او تقاضا میشد که بطور مثال از سعدی یا حافظ یا خیام که بیشتر با انجمن روحی ارتباط داشتند تقاضا کنند که در انجمن روحی حاضر شوند . تقاضای انجمن و حاضر شدن آن روح در بعضی مواقع آنی بود . سعدی در اغلب جلسات حضار را راجع به لزوم دستگیری از ضعفها و کمک به مستمندان و عدم تجاوز به حقوق دیگران نصیحت میکرد و گاهی هم در مقابل شوخی به بذله گوئی میپرداخت و چون اغلب اتفاق میافتاد که روح دیگری بجای روح اصلی بطور پارازیت در مقام مغلظه و اغوا بر میآمد لذا برای حصول اطمینان از اینکه بطور مثال خود روح سعدی با ما مربوط است در این قبیل مواقع یک صفحه از کلیات سعدی را با انتخاب یکی از حضار با زکرده مصرع اول یکی از غزلها را میخواندیم و از سعدی خواهش میکردیم که بقیه آن غزل را بوسیله مدیوم برای ما بنویسد . این کتاب از دسترس مدیوم خارج بود . بعضا " سعدی می پرسید از بالا بطرف پائین یا بالعکس از پائین بطرف بالا بنویسد و هنگامی که مصرع آخر و انتهای جنوب غربی صفحه شروع و با سرعت غیر قابل وصفی مصرع به مصرع رو به بالا نوشته میشود . بعضا " جای پاره ای از مصرعها خالی میماند و دوباره این محلها را خالی بطور غیر مرتب ولی با سرعت قابل توجهی پر میشد بنحویکه یک صفحه بزرگ با خطر ریز در فاصله یکی دو دقیقه نوشته میشد و پس از مقابله با کتابی که در دست بود اختلاف احتمالی آن ناچیز و مختصر بود .

توجه فرمائید که حفظ کردن یک قصیده یا غزل و رعایت نظم و ترتیب بیتها چه اشکالی دارد و هر قدر ذهن انسان قوی و ورزیده باشد وارونه خواندن یک غزل کار ساده و آسانی نیست تا چه رسد باینکه تصور شود یک مدیوم با اطلاعات محدود خود بتواند تمام بوستان سعدی را از حفظ داشته باشد و از هر کجاکه حضار مجلس انتخاب میکنند اشعار عزل مورد انتخاب آنها را از پائین بطرف بالا بنویسد . بهر حال آنچه مسلم است تکرار این قبیل امتحانات در عرض چهار سال کوچکترین تردیدی برای صحت امکان ارتباط با ارواح برای ما باقی نگذاشته است .

در یکی از جلسات انجمن روحی بر حسب تصادف مرحوم دکتر اعلم الدوله ثقفی هم حاضر بودند . مرحوم ثقفی از خیام نقاضا نمودند با تبحر و اطلاعات عمیقی که در علم نجوم دارد نظریات خود را درباره منظومه شمسی شرح دهد . خیام پاسخ داد بر خلاف آنچه تا بحال است معلومات و اطلاعات من درباره نجوم ناقص و محدود است و چنانچه مایل باشید از یک نفر منجم تقاضا کنم که در اینجا حاضر شود و به سئوالات شما جواب بدهد و پس از موافقت مرحوم ثقفی از طرف خیام نوشته شد روح منجم فرانسوی که در سال ۱۹۳۱ فوت نموده حاضر است و متعاقبا " از طرف همان منجم نوشته شد من برای پاسخ سئوالات شما آماده ام . سؤال مزبور از طرف مرحوم ثقفی تکرار شد و بلافاصله دست راست مدیوم بدون

توقف و با سرعت قابل توجهی شروع بنویشتن کرد. صفحات اول و دوم و سوم توضیحات منجم مزبور راجع به منظومه شمسی در عرض چند دقیقه و بدون کوچکترین اصلاحی به رشته تحریر درآمد و در قسمتی از آن شرح داده شده بود که آفتاب با نه سیاره در فضای لایپتاهی به گردش و سیر ابدی خود ادامه میدهد و سایر اطلاعات مربوط به عظمت خلقت و ناچیز بودن این منظومه شمسی در مقابل دستگاه آفرینش از مباحث بسیار جالب توجه آن جلسه بود. در این اثنا مرحوم ثقفی اظهار نمود آنچه بخاطر دارم آفتاب است و هشت سیاره ولی از طرف روح منجم نوشته شد شما اشتباه میکنید و همان نه سیاره است. مرحوم ثقفی دیکسیونر لاروس فرانسه را که روی میز تحریر بود برداشته و با مراجعه به لغت منظومه شمسی (SYSTEME SOLAIRE) اظهار نمود بطوریکه در اینجا هم نوشته شده آفتاب دارای هشت سیاره است. منجم جواب داد از شخص تحصیل کرده و فاضلی مثل شما بحث راجع به مطلبی که اظهار من الشمس است استبعاد دارد. تاریخ چاپ دیکسیونری که در دست شما است ۱۹۰۵ می باشد و حال آنکه آخرین سیاره در سال ۱۹۲۸ کشف شد ...

در اینجا برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی چند موضوع ذیل را بطور اختصار شرح میدهم :

اولا " — در این قبیل مجالس کلیه سوالات شفاهی و جوابها کتبی است .

ثانیا " — ارواح مخاطب فقط با روح زندگان و بوسیله مدیوم مربوط میشوند و جسم انسانی و سایر مادیات را فقط از دریچه چشم مدیوم میبینند و در عین حال ارتباط مستقیم خواه بوسیله توجه و علاقه خود آن ارواح و خواه از طریق تمرکز فکر و توجه و حضور قلب زندگان نیز بطوریکه بعدا " شرح داده خواهد شد میسر است .

ثالثا " — ارتباط با ارواح بوسیله مفهوم کلمات است نه خود کلمات و اختلاف زبانهای مختلفه حائز هیچگونه اهمیتی نیست کما اینکه یک روح زاپونی بوسیله فکر خود و از طریق مدیوم مطالب ما را درک میکند و مکنونات خاطر خود را بهر زبانی که مدیوم آشنا باشد در معرض اطلاع مربوط شدگان میگذارد .

رابعا " — بطوریکه بعدا " و بطور تفصیل در این رساله شرح داده خواهد شد زمان و مکان برای ارواح مفهومی ندارد بدین معنی که اگر بطور مثال روح سعدی در حوالی کره مریخ باشد محض ارتباط روحی آنها " در جلسه حاضر میشود و با هر روح مورد نظر ولو اینکه در اتصی نقاط دستگاه خلقت باشد در طرفه العین مربوط میشود .

خامسا " — اطلاعات ارواح محدود به اطلاعات دنیوی آنها است بدین معنی که هر روحی قادر نیست مباحث عالیه حکمت و فلسفه و امثال آنرا درک کند و در آن زمینه اطلاعاتی بدهد بلکه افکار و بیانات هر یک از ارواح با سطح ترقیات روحی و معلومات و تجربیات آخرین

مرگ کریم خان

آشوبی که پس از مرگ کریم خان بناگاه سرتاسر این سرزمین را به آتش و خون کشید و بنابودی شالوده‌ورزیست اجتماعی و سیاسی آن زمان انجامید ریشه در ماهیت و نهاد جوامع ملوک‌الطوایفی و نظام ایلی ارتش ایران داشت . افزون بر آن ، عامل دیگری که در تشدید ویژگی‌های جامعه خانحانی ایران تأثیر انکارناپذیری برجا نهاد ، شیوه حکومت و کشور داری کریم خان زند بود .

این پادشاه ، که بازرگی عنوان " وکیل‌الرعايا " بر خود نهاد برآستی یکی از آگاه‌ترین و زیرک‌ترین و هوشیارترین پادشاهان ایران است . مروری سریع در جنگ‌هایی که وی بدانها مبادرت ورزید هوشیاری سرشار او را پدیدار میسازد . پیروزیهای نظامی که در زمان او نصیب خاندان زند گردید بیشتر بدست نزدیکان و بستگانش تحقق گرفت و خود وی در این پیروزیها نقش عمده‌ای نداشت . با اینحال زیرکی و هوشیاری فوق‌العاده‌اش چنان بود که هرگز اجازه نداد آنان از پیروزیهای خود سود جویند و براو بشورند و از آنجا که خود طالب آن بود که محبوب همگان گردد و نامش به نیکی یاد شود کمتر دست بخون دشمنانش می‌آلود و اینکار را به نزدیکانش وامیگذاشت . در نتیجه کینه مردم را نسبت به آنها برمی‌انگیخت و همه دلها را بسوی خود متوجه میساخت . از آن گذشته ، همیشه دیدگانی بیدار داشت و بهنگام خود ، کوچکترین امکانی به نزدیکانش برای قدرت نمائی میداد و چون ناگزیر می‌گشت خود را از شر آنان راحت میکرد (۱) با اینهمه تردیدی نیست که هرگز نمیتوانست

۱ - یک نمونه جالب آن کشتن شیخعلی خان است . پس از اینکه این سردار بزرگ زند ، مازندران را تسخیر کرد و سر محمدحسن خان قاجار سرسخت‌ترین دشمن کریم خان را با هدایای بسیار برای او فرستاد ، وی که از قدرت روز افزون شیخعلی خان بیمناک بود به مانور زیرکانه‌ای دست زد . بدین معنی که خود را از مرگ محمدحسن خان متأثر نشان داد و جنازه‌اش را با احترام بسیار بخاک سپرد و از ارزش دلاوریهای شیخعلی خان کاست . چندی بعد هم او را نابینا ساخت و از صحنه سیاست طرد کرد .

همگی آنان را از میان بردارد (۲).

این عوامل مسلط جامعه آن روز، با هرگونه آرامش سرناسازگاری داشتند. ناسنواترین نیروهای تاریخ این سرزمین را تشکیل میدادند. زور میگفتند و جز زور هیچ چیز جلوگیر آنان نبود.

بنابراین کریم خان نیاز مبرم به سردارانی داشت که خشونت و سطوت آنان وحشت و رعبی در دلها بپراکند و خود در سایه شمشیرهای آخته ی ایشان به جلب قلوب مردمان بپردازد. کاردانی کریم خان و چیره دستی او در ایجاد توازن و تعادل میان نیروهایی که در پیرامون او با یکدیگر سرجنگ داشتند بی گمان یکی از شاهکارهای زندگیش و نشانه بارزی از شخصیت بی همانند اوست. او با زیرکی شگرفی، تمام این نیروها را که ممکن بود در شرایطی دیگر بر هرکس دیگر بشویند زیر نفوذ خود در آورد بدون اینکه لکه ای بر دامانش بنشیند. در زمان او شیخ علی خان بقتل عام مردم مازندران، زکیخان بکشتار مردم دامغان و مازندران و صادق خان بکشتار مردم بصره پرداختند. او ناچار بود برای حفظ وحدتی که به بهای خون هزاران تن در این سرزمین پی افکنده بود گهگاه خشونت‌هایی نشان دهد.

و تنها شخصیت برجسته او بود که مردمان بیدفاع این سرزمین را در برابر سفاکیهای هرچه بیشتر اطرافیان خونریز و دیوانه اش حفظ کرد. هر چند گهگاه آنانرا در کشتار مردم آزاد میساخت، اما به مجرد تغییر شرایط و اوضاع در جهت مراد او، امکان سوءاستفاده و ادامه این کشتارها را نمیداد. همانگونه که گفتیم، همگی این پیرامونیان خونریز و دیوانه، تنها سیاری زیرکی و بیداری و شخصیت والای کریم خان سر به زیر افکنده بودند و جز در مواردیکه "وکیل الرعایا" فرمان میداد و یا خود را به ندیدن و نشنیدن میزد صفات درنده خویانه خود را برور نمیدادند. این شخصیت هر چه بود افسار همه آنانرا در دست داشت و بخوبی به ضعفها و تواناییهای آنان آشنا بود و هر بار که میخواست آنانرا بیازی میگرفت. اما این بیازی نمیتوانست تا جاودان ادامه یابد. مرگ در پیش بود و طوایف غارتگر این را بهتر از هرکس دیگر در می یافتند. اگر کریم خان بناگاه در میگذشت شاید نیروهای مخالف نمیتوانست بقتل عام کامل یکدیگر دست بزنند، لیکن بیماری دیرپای کریم خان باعث شد که نیروهای مخالف بتدارک بپردازند.

بیماری در آخرین سال زندگی باوروی آورد. پیری و بیماری از سطوت و ابهت و

۲ - هنگامیکه زکیخان برادر ناتنی اش تراوشورید وی را بخشید و از سرخون او گذشت زیرا که زکیخان یکی از سرداران لایق او بود و با کشتنش از نیروی خود او کاسته میشد.

عظمتش کاست . او دیگر نمیتوانست مانند گذشته بحکومت بیردازد . نیروهای خونریز از این فرصت منتهای استفاده را برگرفتند و به آمادگی خود پرداختند . زد و بندها و خرید و فروش جنگجویان آغاز شد . ایلات که دوباره سرداران را نیازمند خود میدیدند بهرکس که بیشتر میداد روی آوردند .

دیگر بار بخت یارشان شده بود تا سرزمینی را که صاحبی نداشت ، زیر سم اسبان خود در نوردند و گوش دشتهای معصوم این آب و خاک را از فریادهای وحشیانه خود پرکنند . این آغاز بدبختیها بود و بدتر از آن فرزندان بزرگ کریم خان یعنی ابوالفتح خان و محمدعلی خان نیز از خود ارادهای نداشتند بطوریکه نظر علی خان^(۱) از یکسو بحمایت از ابوالفتح خان ، و زکیخان^(۲) از سوی دیگر بحمایت از محمدعلی خان داماد خود هر کدام خوابی برای این کشور دیده بودند . خوابی که به کابوسی انجامید ، و تاریخ ایران همانند آنرا کمتر بیاد دارد .

مردم از این جریانات پشتمان پرده بی خبر نبودند . اینک شاید هیچکس نتواند بدرستی از وحشت و هراسی که در این سال در دل مردمان شیراز و فارس خانه کرده بود شرحی بایسته بدست دهد . آنچه میتوان بگمان بدان پی برد این است که خاطره سرگردانیها و آوارگیها و کشت و کشتار دوباره در اذهان زنده شد . زیرا که از قتل عام افغانها و از خونریزیهای پایان عمر نادر شاه هنوز دیر زمانی نگذشته و فضاها بر سر زبانها بود .

بافراسیدن پایتخت بیماری کریم خان شدت گرفت و پادشاه بستری شد . ایلات خونریز چشم بکاخ سلطنتی داشتند و منتظر بودند تا بمجرد مرگ او شهر را غارت و چپاول کنند . مردم بدبخت و بی پناه ، با نگرانی امکانات اندک خود را برای دفاع از جان و مال و ناموس خود و کسانشان بررسی میکردند تا شاید از هنگامهای که بر پامیشد گزند چندانی نبینند وحشت و هراس مردم از نوشته مؤلف گلشن مراد بخوبی پیداست که مینویسد "جمهور خلیق از تشویش آنکه حادثه رخ نماید و سانحه چهره گشاید وداع جان واندریشه ترک روان کرده بجهت حفظ مال و محارست ناموس تمام شهر شیراز را کوچه بندی کرده و خانهها را سپرو سنگر خود ساخته بودند . . . (۳) ولی کریم خان از بستربیماری برخاست ایلات موقتا دست از خیالات خود برداشتند و مردمان بی پناه نفس راحتی کشیدند .

اما باز هم گشایشی در کارها پدید نیامد و وضع مردم بدتر شد زیرا بخاطر بدبختیهای

۱ - پسر عموی کریم خان و یکی از سرداران بزرگ او

۲ - برادر ناتنی و پسر عموی کریم خان

۳ - گلشن مراد ، ورق ۱۲۲ ، ص ۱

چندی که به کریم خان روی آورده بود ، نظیر مرگ فرزند بزرگش محمد رحیم خان و نیز شکست بصره و لشکر کشی بی‌حاصل آن ، و اینکه که میدید همه سرکردگان زند منتظر مرگ او هستند تا حسابهای هم را روشن و تصفیه کنند ، اندکی خشمگین و عصبی شده بود و چون بعلت ضعف جسمانی ، ناشی از بیماری ، ایلات آن هراس پیشین را از او نداشتند شخصیتش نیز ضعیف شد و برای از میان بردن خطر هرگونه آشوب ، ، فرمانهای عجیبی میداد و سختگیریهای شگرفی مینمود . میرزا محمد کلانتر مینویسد : "... از وکیل که دیناری و حبهٔ ندیدیم که بی حساب از کسی گرفته باشد بعید بود و تغییر خلق داده و با وجود اساس بی قیاس و ابهت شوکت و سلطنت بقدریکدانه زیاد و کم خرج بومیه مضایقه از قتل چند نفر نداشت (۱) در چنین اوضاع نابسامانی بازار شایعات گرم بود و چندین بار شایعه مرگ کریم خان بخراسان هم رسید (۲) تا اینکه در اسفند ماه همان سال بیماری وی شدت گرفت و اینبار درد شکم نیز بر بیماری پیشین افزوده گشت . (۳) لیکن با وجود این دردهای جانگناه برای اینکه مبادا شایعه مرگ او را بپراکنند و ایلات بی‌ثبات بشاوشیند و شهر را غارت و چپاول کنند روزها بهرجان کندی بسود خود را بدیوانخانه‌ی سلطنتی میرساند تا مردم او را ببینند و خطر هرج و مرج بر طرف شود . در یکی از همین روزها هنگامیکه میخواست بر اسب نشیند و به حر مسرا برود چون پایه رکاب نهاد حالش برهم خورد و بزمین نشست . حیدرخان زندگرمسیری او را بدوش گرفت و بحر مسرا برد . هرچه درمان کردند سودمند نیفتاد و سرانجام کریم خان زند پاسی از نیمه شب درگذشت (۱) .

میرزا محمد کلانتر فارس در باره کریم خان می‌گوید : "... خوبی او هزار بود و بدی او یک خدا از تقصیرات او بگذرد ... و ما مردم ایران که ناشکری کردیم و راضی نبودیم گرفتار اشخاص چند شده‌ایم که اول مافی‌الباب صورت آدم بلکه حیوانات خوب مثل اسب و سگ خوش ترکیب را هم ندارند ... " (۲)

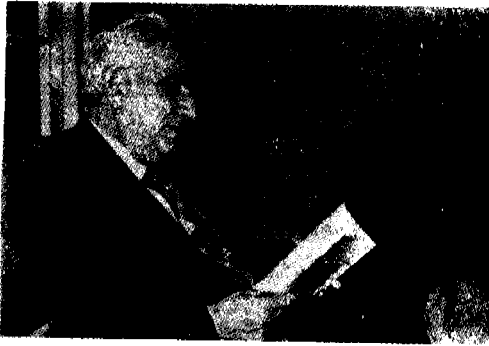
۱ - روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس ، ص ۶۵ ولی پس از دیدن آشوبهای پس از کریم خان زند مینویسد " . . . خدا او را بیامرزد کاش حال هم بود و هرکار میخواست میکرد گوارا بود . . . "

۲ - همان کتاب ص ۶۸

۳ - مؤلف گلشن مراد این بیماری را بیماری مئانه میدانند . ورق ۱۲۲ ، ص ۱

۱ - مؤلف گلشن مراد مرگ او را شب سیزدهم ماه سفر سال ۱۱۹۳ ذکر میکند . ورق ۱۲۲ ، ص ۱ و مؤلف تاریخ زندیه نسخه مطبوعه در لیدن در همین شب دو ساعت پس از سپری شدن روز . صفحات ۵ و ۶ آنگونه که از این دو کتاب برمیآید کریم خان پس از نیمه شب در گذشته

بقیه پاورقی در صفحه ۶۴



خاطرات سفر

ارتباط هرملت با سایر ملل سودمند و مفید است و مسافرت بنقاط جهان کسب تجربه و طلب علم و دانش و اخلاق و معرفت میباشد امروز ایرانیان برخوردار از نعمت امنیت و ثبات و آسایش و بهبود اقتصادی و کسب و تجارت اند و اغلب به خارج سفر می کنند و بسیاری از آنها مشتریهای عمده، مغازه‌های لندن و پاریس هستند عده‌ای هم میان آنان یافت میشوند که فقط بخاطر خرید میروند بظاهر تمدن اروپا و آمریکا بیشتر توجه دارند بطوریکه همه ساله هزاران ایرانی باروپا میروند گوئی لندن تحت اشغال ایرانیها است و زبان فارسی همه جا بگوش میخورد تا بلوهای فارسی از قبیل رستوران تخت جمشید، آرایشگاه حمله و چلوکبابی پارس و غیره زیاد دیده میشود. تسهیلات هواپیمائی ملی ایران و تخفیف‌های عمده وسایل مجهز و طیارات مدرن و مطمئن مشوق این مسافرتها است برای من مطالعه روش زندگی و افکار و عادات مردم و دیدن موزه‌ها و ملاقات سیاستمداران و دانشمندان جالبتر از هر چیز است. رفتن بدانسگاه معروف آکسفورد و دیدار از عده‌ای از استادان سرشناس خیلی لذت بخش بود دوستان من چه در انگلیس و چه در آمریکا در این کار مرا خیلی راهنمائی نموده‌اند چنانچه یکی از سیاستمداران انگلیسی که مدت ۷ سال در ایران انجام وظیفه مینمود در پذیرائیها مرا با رجال علم و ادب آکسفورد آشنا ساخت.

هنگامیکه در لندن از نزدیک میدان ترا تا لکار عبور میکردم اتفاقاً " تصادفی در اتومبیل روی داد دراننده‌ای مجروح شد مجروح بمحض آنکه به کمک عابری از اتومبیل بیرون آورده شد و در پیاده رو آنرا دراز نمودند امدادگران که گوئی قبلاً " منتظر حادثه بودند بلافاصله سر رسیدند و مجروح را پانسمان کردند و سر و کله او را بانوار و باند بسته و مداوای اولیه لازم را بعمل آوردند و سپس با آمبولانس که همراه آنها بود برای معالجه بعدی از محل حادثه دور ساختند. این سرعت عمل در رسانیدن کمک فوری بیک مجروح برای من تعجب آور بود نظیر این واقعه را در نیویورک مشاهده نمودم در ترن زیر زمینی بودم خانمی احساس ناراحتی کرد و کف ترن نقش شد بانوان او را کمک کردند مأمورین ترن هم سر رسیدند ترن در حال حرکت در ایستگاه بعد که فاصله زیاد نداشت بوسیله بلند گو با اطلاع مسافرین رسانیدند

چون بیماری در ترن هست تا آمدن مأمورین امداد چند دقیقه باید منتظر بود دو سه دقیقه از توقف ما در ایستگاه بعدی نگذشته بود که مأمورین امداد با برانکار و پزشک و پرستار رسیدند و بانو که حامله بود وحالش بهم خورده بود بداخل برانکار برده و از ترن خارج کردند و قطار بحرکت خود ادامه داد این سرعت عجیب در رسانیدن کمک واقعا " باور نکردنی بود . نظم و ترتیب و احتیاط رانندگان در آمریکا شگفت آور است بر اثر این نظم و رعایت کامل قواعد رانندگی در نیویورک مشکل ترافیک وجود ندارد حتی در خیابانهای خلوت رانندگان بسیار محتاط بطوریکه در رانندگی و ترافیک هیچگونه مشکلی بوجود نیآورده است .

برای صرفه جوئی در مصرف بنزین در جاده‌ها سرعت اتومبیل را از ۸۵ کیلومتر بیشتر در آمریکا ممنوع ساخته‌اند چون از این سرعت بی‌الا مصرف بطور فوق‌العاده بالا میرود در جاده‌ها پلیس در کمین هستند و خودشان در گودال یا پشت درختان مخفی میشوند و رادار رابکار می‌اندازند و آنتن آنرا بالا میکشند بوسیله این آنتن سرعت اتومبیلها را در جاده‌ها اندازه میگیرند و متخلف را بلافاصله تعقیب و جریمه مینمایند ما از فرودگاه شهر میلواکی با اتومبیل بجانب شهر مادیسون مرکز ایالت ویسکانسین که یک شهر بزرگ و معتبر دانشگاهی هست رهسپار بودیم هنگامیکه سرعت اتومبیل از ۸۵ کیلومتر تجاوز کرد بلافاصله پلیس ما را تعقیب نمود و ورقهٔ خلاف بدست ما داد هفته بعد فرزندم را بخاطر این تخلف در دادگاهی محاکمه میکردند که مخصوص متخلفین رانندگی و دارندگان سگ بود چون صاحبان سگ مجبور برعایت مقرراتی هستند مثلا " سگ باید قلاده داشته باشد و اگر بکسی حمله نمود یا آزار رسانید در این دادگاه محاکمه میشود اگر ما در دادگاه بگزارش پلیس اعتراض داشتیم بدادگاه دیگر میرفتیم و در صورت محکومیت جریمه سنگین تر بود فرزندم بجرم خود اعتراف کرد دادگاه بعلت عدم سابقه جریمه سبکتر یعنی ۲۰ دلار گرفت .

روزی از شهر مادیسون بجانب شیکاگو میرفتیم مشاهده کردیم اتومبیلها با صف و ترتیب و پشت سر هم حرکت میکنند دریافتیم اتومبیل پلیس در جلو در حرکت میباشد اتومبیلهای اولی با رمز مخصوصیکه خودشان دارند بوسیله فرستنده‌هاییکه معمولا " در اتومبیل خود مخفیانه قرار داده‌اند به همدیگر وجود پلیس را در جلو اطلاع داده‌اند و آنهائیکه مثل ما فرستنده در اتومبیل نداشتند از حرکت منظم اتومبیلها پشت سر هم دریافته بودند که پلیس مراقب است و رفتار خود را با سایرین تنظیم کرده بودند این یک نیرنگی بود که ما در آمریکا دیدیم و خالی از تفریح نبود .

در آمریکا شکار فراوان است ما گله‌های بزرگ گوزن و قوچ و غیره بکرات دیدیم در اغلب جاده‌ها علاماتی هست که رانندگان را موظف میسازد در محل عبور حیوانات رعایت

احتیاط و سرعت را بنمایند در اغلب برکه‌ها و دریاچه‌ها و استخرها، اردک خانگی فراوان دیده میشود در لندن این اردک‌ها جزو اموال خصوصی ملکه انگلیس میباشند که در پارکها آزادانه نشو و نما و توالد و تناسل مینمایند مردم فقط بآنها دانه و غذا میدهند و کسی بآنها آسیب نمیرساند در آمریکا در فصل شکار مردم آنها را در جنگلها و داخل دریاچه‌ها میتوانند شکار کنند و شکار در مدت کوتاهی از سال آزاد میشود مطلب عجیب و غیر قابل تصور این است که بمحض آزادی فصل شکار اردکها داخل شهرها و پارکها و استخرهای شهری میشوند چون شکار در داخل شهر ممنوع است و اردکها پناهنده بشهر میگردند و بآنجا هجوم میآورند و مصون از تعرض میشوند ما در آپارتمانهای دانشگاه ویسکانسین که تعداد آنها متجاوز از هزار دستگاه بود در محوطه بزرگی تعداد زیادی از اردکهای پناهنده دیدیم این حس اردک و تشخیص فصل شکار و پناه بردن بنقاط امن تعجب آور بود .

در مسافرت سال گذشته با آمریکا بشهر زیبای سانفرانسیسکو که منتهی الیه غربی آمریکا و کنار اقیانوس کبیر است نزد اقوام خود رفته بودم هنگام مراجعت از سانفرانسیسکو بایالت ویسکانسین و دیدار فرزندان پس از یک ساعت پرواز دریافتیم که کیف همسرم محتوی در حدود شصت هزار تومان، دلار، فرانک و پوند باضافه بلیط مراجعت از نیویورک بلندن و پاریس و تهران مفقود شده است هواپیما قبل از رسیدن بمقصد یک توقف یکساعته در وسط راه داشت هنگام توقف با تلفن بخانه خود مان موضوع را اطلاع دادیم و رهسپار ویسکانسین شدیم هنگامیکه طیاره بزمین می نشست بوسیله بلند گو اطلاع دادند که پول شما در مغازه‌ای هنگام خرید جامانده بود پیدا شده باین شرکت هواپیمائی داده‌اند فردا در فلان ساعت معین بیائید و امانتی خود را دریافت نمائید این خیر ما را خیلی خوشحال کرد روز بعد مافروگاه آمدیم بدون نشان دادن عکس و گذرنامه و رونوشت شناسنامه بمحض اظهار پول خود را گرفتیم .

من در حدود ۱۲ سال است ماهیانه چکی بعهده یکی از باجه‌های یک بانک دریافت میکنم چک بنام من و طبق معمول آورنده را قلم میزنند برای وصول این وجه که خیلی زیاد نیست مکافات دارم علاوه بر شناسنامه عکس دار و یک قطعه عکس و اصل گذرنامه و برگ شناسائی از اداره برای محکم کاری یکی از مدیران مؤسسه‌ایکه باجه این بانک در آن مؤسسه مستقر است و حساب جاری دارد امضاء مرا گواهی میکند تا مأمور باجه این وجه را میپردازد اینرا میگویند محکم کاری .

عادت نه پیاده روی زیاد دارم بنابراین بیشتر توی مردم هستم مشاهدات زیاد دارم یکی از مشاهدات من مزاحمتهایی است که جوانان و رهگذران با وجود مواظبت و مراقبت پلیس برای دوشیزگان و بانوان ایجاد میکنند یک بانو که از خانه خارج میشود با

دوشیزه‌ایکه بمدرسه می‌رود در روز جانش از حمله ارادل و اوباش بلب میرسد و اولیای این بانوان همیشه نگران این مزاحمتها هستند مردمیکه خودرا حالا خیلی متمدن میدانند و این همه مسافرت به خارج میکنند خوبست از خارجیها این اخلاق پسندیده که عدم ایجاد مزاحمت برای زنان عابراست فرایگیرند و بدانند در شهرهایی مثل لندن یا پاریس یا نیویورک این مزاحمتها و متلک گوئیها مطلقاً " وجود ندارد .

دانشگاه ویسکانسین واقع در شهر مادیسون یکی از ده دانشگاه معتبر و بزرگ آمریکا است در بسیاری از کارخانجات و مؤسسات کشتیرانی سرمایه‌گذاری کرده و جنگلها و مراتع و زمینهای زراعی جزّ مایملک این دانشگاه است علاوه بر قسمت شبانه روزی دارای هزار دستگاه بلکه متجاوز آپارتمانهای یکالی ۳ اتاقه است که بمحصلین عایله دار در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری و تخصصی به قیمت نازل اجاره میدهند در این آپارتمانها برق و آب گرم و سرد مجانی است این دانشگاه یک ابتکار جالبی کرده بود و آن این بود در حدود ۳۰الی ۴۰هکتار از اراضی متعلق به خود را صاف و هموار کرده و بقطعات کوچک به دانشجویان با آب و کود واگذار کرده بود دانشجویان در فصل بهار و تابستان هر یک در قطعه زمین خود مشغول زراعت صیفی و سبزیجات و حبوب بودند لوله آب هم تا خود زمین کشیده شده چندین صد نفر از دانشجویان عصرها برای وجین و آبیاری در زمین خود مشغول کار میشدند در این زمینها که وسعت هر کدام در حدود هشتاد الی صد متر مربع بود کاهو و کلم و خیار و گوجه فرنگی و سیب زمینی و تربچه و غیره کاشته شده بود که برای مصرف آنها و احتمالاً " دوستان و اقوام آنها کفایت میکرد .

محصلین ایرانی بخصوص اهالی اصفهان و یزد از این زمینها بهتر استفاده میکردند و خربزه گرگاب و طالبی و رامین و خیار دولاب هم کاشته بودند هندوانه محصول خوبی دانه بود این ابتکار دانشگاه یک نوع وسیله آشنائی دانشجویان به زراعت گردید مزرعه عصرها تماشا داشت مانند دولاب سابق زنان و مردان در آنجا کار میکردند زیرا غیر از دانشجویان متأهل عده‌ای دانشجوی هم از بانوان بودند در قسمت‌های تخصصی و دکتری عده زیادی از مردان متأهل که در آپارتمان دیده میشدند که هر یک قطعه زمین کوچکی برای زراعت داشتند کلنی ایران در آمریکا فوق العاده قابل اهمیت از هر دسته و جماعت در آن دیده میشوند که مهمترین آنها دانشجویان و استادان و دانشمندان هستند که تعداد آنها به چندین هزار میرسد محصلین ایرانی اغلب فارغ التحصیل دبیرستان‌های خودمان میباشدند جز عده قلیلی همه دوره‌های عالی را با موفقیت طی کرده و صاحب عناوین بزرگ علمی و عده کارشناس عالیمقام و استادان با تجربه میان اینها یافت شده‌اند چنانچه بهترین استاد فیزیک در دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا آقای پروفیسور نقدی و بهترین استاد ریاضی پروفیسور ابوالقاسم

غفاری و بهترین جراحان نیویورک دکتر علی قاضی و غیره هستند که مایه مباحثات کشور ما میباشند صدهاز این دانشمندان در آمریکا وجود دارند برای نمونه نام خانم دکتر طلیمه البرز دختر آقای حسینعلی البرز نیکوکار معروف صاحب بنیاد فرهنگی البرز را نام میبرم که ثروت خود را در راه فرهنگ و آموزش عالی ایران وقف کرده . خاطر نشان میسازم این بانو مدت سه سال در دانشگاه توکیو ژاپن استاد بوده و درآمد خود را ب مردم بی بضاعت ایران میداد اکنون در دانشگاه ایندیاناپولیس آمریکا استاد در رشته پزشکی است و در اغلب کنفرانسهای علمی جهان از او دعوت و استقبال میشود . در سال گذشته برای اولین بار بنام یک بانو و یک استاد خارجی استاد ممتاز سال شناخته شد .

ضمناً " باطلاع میرسانم که این بانو برای ایجاد یک سالن سربوشیده مبلغ قابل ملاحظه‌ای به بیمارستان پانصد تخت خوابی تقدیم نموده و ساختمان در شرف اتمام است .

علاوه بر تعداد کثیری دانشجوی ایرانی که در خارج کشور بسر میبرند در این اواخر عده‌ای کسبه و بازرگانان و کسانی که منافع بیشماری در کسب و غیره برده‌اند رهسپار خارج شده و بقصد زیستن در خارج کشور را ترک گفته‌اند ماست فروش محله ما هم در آمریکا خانه خریده و زن و بچه خود را با آنجا فرستاده تصور فرمائید قهوه مخلوط با نخودچی را با هزاران ناز و کرشمه کیلوئی نود تومان یعنی تنی ۹۰ هزار تومان میفروشد جلوی دکانش هم مردم صف کشیده‌اند این آقا با این کاسی پر رونق در ظرف یکسال میلیونر میشود کسیکه دو هزار متر زمین و لنجک که سابق ده هزار تومان خریده و امروز شش میلیون تومان عایدش میشود اولین چیزیکه در مخیله چنین آدمی که پول مفت و بی رنج گیرش آمده خطور میکند رفتن بارویا و آمریکا و خرید خانه در آنجاست من از این قبیل اشخاص زیاد دیده‌ام که دستی دستی اقدام به تبعید خود نموده و بدیار دیگر شتافته‌اند این عده خصوصاً " باید آنهائیکه زبان نمیدانند و از آداب و رسوم خارجیا اطلاعی ندارند و به تمدن آنها انس ندارند دچار زحمت میشوند شاید در چند ماه اول خیلی بد نباشد ولی رفته رفته دوری از وطن مألوف برای آنها سخت و ناگوار میشود و از زندگی یکنواخت بدون فعالیت و محروم از دیدار دوستان و اقوام بستوه می‌آیند و از خوردن ساندویچ و همبرگر سیر میشوند برای یک چلوکباب یا آش رشته و آبگوشت حسرت میکشند روزهای اول قدری خرید میکنند چند کاباره میروند و چند خیابان را بالا و پائین طی میکنند بدون آشنا و کس و کار سرانجام خسته و مانده و اندوهناک و یاد وطن و خوبیهای وطن و دوستان و اقوام مهربان میافتند ولی چه کنند خود کرده را تدبیر نیست کاری کرده و خبطی انجام شده روزیکه میرفتند میگفتند :

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم (حالاً میگویند نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم) این اشخاص تا ساعت ۱۰ میخوابند سپس بلند میشوند تلویزیون و رادیو گوش میکنند و تماشا مینمایند ظهر در صدد تهیه ناهار، بعد از ظهر تا غروب میخوابند سپس گشتی در یک خیابان و یا پارک میزنند و شام میخورند و میخوابند گاهی هم در خیابان مثلا شانزه لیزه پاریس بالا و پائین میروند شاید یک ایرانی پیدا کنند و قدری صحبت کنند البته این زندگی خسته کننده و یکنواخت است من فکر میکنم ما در هیچ جای دنیا آسایش وطن خود را نیابیم اینطور بخارج رفتن و خود را تبعید کردن و این نوع زندگی زنده زنده بگور رفتن است عده این تبعیدیها خود بخودی در خارج زیادند که باطنا همه از کرده خود پشیمانند . کسانی که اولاد خود را برای کسب تحصیل میفرستند نکاتی را باید رعایت کنند شرط لازم و اول آنکه این دانشجو فارغ التحصیل دبیرستان باشد، شرط دوم این دانشجو اگر بی استعداد و یا کم استعداد باشد فایده از رفتن بخارج نمیبرد کسانی که گواهی نامه دبیرستان نداشته باشند سالها باید در انگلیس بمانند آخرالمرتوفیق آنها حتی نیست من دو همسال و همکلاس را میشناسم یکی از کلاس نهم بانگلیس رفت حالا شش سال است آنجا است هنوز گواهی دبیرستان نگرفته و دیگری تهران ماند تا دیپلم گرفت حالا سال سوم دانشگاه معروف و عظیم برکلی کالیفرنیا است و رشته معماری میخواند و یکسال دیگر فارغ التحصیل میشود در صورتیکه آن نفر اول سه سال دیگر هم نمیتواند دیپلم دبیرستان را در انگلیس بگیرد اینجور محصل در انگلیس فراوان هستند که والدین آنها بدون مطالعه برای قمبر در کردن اطفال کم استعداد خود را بخارج فرستاده اند و همه پشت درهای دانشگاهها مانده اند تعدادی از این قبیل جوانان هستند وقتی دیدند کاری از آنها ساخته نیست بمدارسی از قبیل منشی گری و آرایشگری و عکاسی هجوم میبرند البته اینرا هم بدانید از نظر حقوقی کار و بار یک منشی یا یک آرایشگر از یک دکتر بهتر است در خاتمه اینکه زنده بگورهای ایرانی در خارج خیلی زیاد اند امیدوارم طبق یک قوانینی از هجوم کسانی که در مملکت پول مفت گیر آورده اند بخارج جلوگیری شود چون عده صاحبان کارخانجات و صنایع هم هستند که حالا همه سرمایه خود را بخارج انتقال داده و خودشان هم در خارج اند و کارخانه پول در میآورد و برای آنها ارسال میدارد و هستی و کارخانه آنها هم در گرو بانکها است و اگر روزی بنا شود دست از کار بکشند فقط یک مشت ماشین آلات فرسوده و چند قطعه زمین در مقابل وصول مطالبات دستگیر بانکها خواهد شد .

نوشته‌ی ژرژ بونه وزیر خارجه پیشین فرانسه

ترجمه‌ی دکتر احمد نامدار معاون پیشین نخست وزیر

اسناد سیاسی

از

دومحیت بزرگ بین‌المللی

۲

در تاریخ مه ۱۹۱۸ آلمانها موفقیت‌های مهمی بدست آوردند . در یک جهش بزرگ منطقه سواسون (SOISSON) را گرفتند و پاریس را مورد تهدید قرار دادند . کلمانسو اوضاع را بقدری نامساعد می‌دید که میخواست پایتخت را تخلیه کند . ولی بزودی از این فکر منصرف شد زیرا ارتش فرانسه بفرماندهی ژنرال فوش مقاومت سختی از خود نشان میداد و بزودی هم دست بیک‌پورش زد . در ژوئیه اوت عقب نشینی دشمن شروع شد و در سپتامبر شدت یافت زیرا در همین زمان بلفرها از ارتش سالونیک ما شکست سختی خورده بودند و تقاضای صلح جداگانه داشتند .

ژنرال (لودندورف LUDENDORF) که خود را در مقابل فاجعه جدیدی میدید اعتراف کرد قدرت پایداری دیگر ندارد و شکست را باید امر تحقق یافته‌ای دانست . در تاریخ ۵ اکتبر اعلام شد که آلمان - اطریش هنگری و ترکیه تقاضای ترک‌مخاصمه را دارند تا بتوانند بر ما خذ اصول پیشنهادی ویلسن مذاکرات صلح را آغاز کنند .

این اقدام باعث نگرانی پوانکاره شد . فوراً بادداستی برای کلمانسو فرستاد و او را

از هر گونه اقدامی که ممکن بود ارتباط ارتش ما را قطع کند برحذر داشت. این یادداشت خشم کلمانسو را برافروخت و یادداشتی در جواب آن برای رئیس جمهور فرستاد که اگر فوراً "یادداشت خود را که صرفاً" بخاطر ثبت در تاریخ نوشته است پس نگیرد او استعفای خود را خواهد فرستاد.

دو رجل سیاسی چند یادداشت تلخ و شیرین بین خود رد و بدل کردند و بالاخره کلمانسو استعفای خود را پس گرفت ولی در همان حال قسم یاد کرد دیگر با رئیس جمهور روبرو نشود و صحبت نکند مگر اینکه چند نفر هم در جلسه حاضر باشند و مذاکرات آنها را بشنوند.

در تاریخ ۳ نوامبر با اطریش قرار آتش بس امضاء شد و در تاریخ ۱۱ نوامبر هم نمایندگان اعزامی آلمان در (RETHONDES) کلیه شرایط پیشنهادی ژنرال فوش را قبول کردند.

پوانکاره در یادداشتهای خود آتش بس را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است بهتر بود ارتش فرانسه قوای لودندرف را تعقیب میکرد و آنرا ناگزیر مینمود بدون قید و شرط تسلیم شود. جای تردید نیست که این اعتقاد پوانکاره انگیزه دیگری جز انتقامجویی از یک دشمن شکست خورده نداشت. تسلیم بلا شرط؟ آتش بس؟ کدام یک شدیدتر میبود. ۲۰ سال بعد نظیر یک چنین بحثی بین (رینولد REYNAULD) و ژنرال ویگانند (WEYGAND) مجدداً آغاز شد ولی این بار مناسفانه صحبت از ارتش فرانسه بود. بهر حال یکی از بزرگترین سرداران فرانسه راهی را انتخاب کرده بود که باید قبول میشد. زیرا او عقیده داشت نباید سعی کرد خون بیشتری ریخته شود. وقتی دشمن حاضر است بشروط سختی که با او تحمیل میشود سر تسلیم فرود آورد علتی دیگر وجود ندارد حتی در ساعت دو جنگ ادامه یابد و قربانیان بیشتری بدهد.

هنوز مرکب امضای قرارداد آتش بس خشک نشده بود که مردم به شادی بی سابقه‌ای برخاستند. کلمانسو را روی دست بلند کردند زیرا او بنام فردی شناخته شده بود که سرزمینهای از دست رفته را بازگردانده و سازمانهای لازم را برای پیروزی هدایت کرده است. این جملاتی است که پوانکاره با عصبانیت در یادداشتهای خود نوشته است. پوانکاره در این یادداشتهای از فرانسه تجلیل فراوان نموده ولی از کلمانسو به سختی سخن گفته و حتی ژنرال فوش را هم از انتقاد بی نصیب نگذاشته است.

آنروز کلمانسو از وزارت جنگ براه افتاد تا به مجلس برود و خبر پیروزی را اعلام دارد. مردم استقبال بی سابقه‌ای از او کردند. مانع حرکت او شدند و میخواستند با او دست بدهند. همه میدیدند در پشت شیشه‌های بسته اتومبیل (بپر) فرانسه گریه میکند

واز مردم تشکر مینماید . چند لحظه بعد در مقابل نمایندگان که ایستاده بودند کلمانسو اعلام داشت جنگ تمام شد و پیروزی نصیب ما گردید و ملت نجیب فرانسه دیگر از قرارداد فرانکفورت خجلت و شرمساری ندارد . بعد از ۴۸ سال جدائی الزاس و لورن ب خاک مادری برگشت داده شد .

تمام نمایندگان بالاتفاق فریاد میزدند (کلمانسو لیاقت آنرا دارد که از طرف ما وطن بهمه گونه افتخار نائل آید)

آنروز ملت فرانسه عشق - شادی و حق شناسی خود را انثار مقدم او کرد ولی چند ماه بیشتر طول نکشید که همه چیز فراموش شد و همین مردم بیک چنین زامدار لایق که فرانسه را نجات داده بود رأی ندادند و او را بریاست جمهوری انتخاب نکردند . دل او شکست و سیاست را برای همیشه رها کرد و باتفاق چند رفیق بخانه خود در خیابان فرانکلن رفت و حالت انزوا بخود گرفت . دیگر صحبتی از این مرد نبود تا روزی که خیر مرگ او مردم را مجدداً " به کوچه و خیابان کشانید تا با جسد بی جان او خداحافظی کنند و از زحمات او قدردانی نمایند .

مدت کمی از امضای قرارداد آتش بس گذشته بود که انگلستان ناسازگاری آغاز کرد و نغمه جدائی را ساز نمود . لوئید جرج خاطرات گذشته دشمنی فرانسه و انگلستان را فراموش نمیکرد و هنوز هم بفتوحات واترلو می اندیشید و واقعه فاشودا و اولتیماتوم ژنرال کیچتر را از یاد نمیرد .

این خاطرات طوری افکار او را مشغول داشته بود که مجال نیافت هجوم آلمان را در نظر مجسم کند و بدوستی خلل ناپذیر فرانسه و انگلستان بیاندیشد و بیاد آورد در چه شرایط سختی ما توانستیم این مصیبت را پشت سر بگذاریم و باتکای قوای یکدیگر بر دشمن بیروز شویم .

انگلستان دیگر عقده‌ای از آلمان در دل نداشت . فقط متوجه فرانسه بود و نگرانی خود را از ما پنهان نمیکرد . از این تاریخ تمام اقدامات سیاسی خود را در مسیری انداخت که نه توضیحی میتوان به آن داد و نه با عقل و منطق توأم بود . زیرا بر خلاف آنچه که انگلستان تصور میکرد فرانسه قدرتی بدست نیاورده بود بلکه بعکس با دادن یک میلیون و پانصد هزار قربانی با خرابیهای بیشمار و مالیه ورشکست و دیون زیاد مواجه بود . در یک چنین شرایط چطور این کشور میتوانست اراده خود را به اروپا تحمیل کند ؟

فرانسه هیچوقت در فکر یک چنین نقشه‌ای نبود .

آمریکائیهانوز متوجه اهمیت پیروزی که بدست آورده و با کمک و پشتیبانی خود اروپای متلاشی را به فتح کشانیده نشده بود و در کنگره این کشور از طرف چند نفر هواخواه

سیاست انزوایانورهای سیاسی انجام میگرفت ولی ویلسن بدون توجه به ارزش پیشنهاداتی که خود کرده بود مذاکرات صلح را دنبال میکرد . ویلسن در مقابل خود فرانسه‌ای رامیدید که در اثر مخالفت‌های داخلی بسیار ضعیف شده بود .

زیرا در همان موقع مناسبات بین یوانکاره و کلمانسوروز بروز شدیدتر میشد . علت این اختلافات هم این بود که رئیس جمهور با طبیعت دیکتاتور مآب نخست وزیر موافق نبود و از این جهت هم بیشتر رنج میبرد که می‌دید در یک چنین موقع حساس از تاریخ فرانسه نام و نشانی از او نیست و از شخصیت بارز او صحبتی بمیان نمی‌آید . مدت زیادی از این پیروزی نگذشته بود که کلمانسو کتاب معروف خود را بنام (عظمت بدبختیهای پیروزی) انتشار داد و به سرداری چون مارشال فوش که فاتح حقیقی جنگ بود به سختی تاخت .

این محیط متشنج اروپا را ضعیف و متلاشی کرده بود بطوریکه امکان نداشت از این قاره بتوان واحد مؤثری بوجود آورد و دنیا را از شر جنگ خلاص کرد .

* * *

در این میانه فرانسه میتوانست رل مؤثری بازی کند در سابق اختلاف بین فرانسه و آلمان بر سر منطقه‌الزاس و لرن بود . از این موضوع که بگذریم این دو کشور هیچ اختلافی نه فقط باهم نداشتند بلکه آلمان کمک کرده بود فرانسه مستعمراتی بسیار ارزنده بدست آورد و یک امپراطوری برای خود بسازد .

پس وقتی آلمان موافقت داشت نواحی از دست رفته ما را برگرداند و غرامات را هم بپردازد دیگر چه اختلافی ممکن بود دو کشور را بر روی یکدیگر باز دارد ؟ بعکس فرانسه منفعت خود را در آن میدید با یک چنین قدرتی که در مرکز اروپا قرار دارد و همسایه ماست سازش کند و از گذشته درس عبرت بگیرد .

مامیدانستیم که اگر ما بخواهیم از آلمان انتقام بگیریم و کاری کنیم که احساسات ملی آنها جریحه دار شود آتیه خود و اروپا را بخطر انداخته ایم .

در سال آخر زمانمداری خود ویلسن سر نخ تمام اقدامات را در دست داشت و شخصیت او بر سایرین سایه میانداخت ولی اینمرد از اروپا کمترین اطلاعی نداشت . در یک چنین ناآگاهی او ما را برای انداخت که بناچار باید قرارداد دی را امضاء میکردیم که موجودیت اروپا بر اساس آن قرار میگرفت و در عین حال سر نوشت همه در دست آمریکائیها میافتاد زیرا آنها باید استقلال و موجودیت اتی ما را تضمین کنند .

از تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۸ و مجدداً " در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹ مارشال فوش تقاضا نمود

وقایع فارس حوادث جنگ بین الملل اول

شرایط پیشهادی رؤسای مجاهدین به انگلیسها برای خاتمه جنگ :

- ۱- استرداد اسرای ایرانی .
- ۲- تخلیه خاک ایران .
- ۳- عدم مداخله در امور داخلی مملکت ایران .
- ۴- جبران خسارات وارده .

مسیو واسموس هم کمافی السابق در اهرم متوقف شود . آقا شیخ محمد جعفر محلاتی هم بر حسب اصرار آقا میرزا ابراهیم مجتهد او آخر حوزا بشیراز مراجعت نمودند کلیه خوانین اصرار زیاد داشتند که اخگر را نزد خودشان نگاهدارند ولی ایشان به مناسبت اینکه عده نفرانشان متفرق شده بودند ماندن خود را آنجا بی نتیجه میدانست علاوه در منزل هر یک از خوانین که توقف مینمود برای آن صاحب منزل اسباب زحمت فراهم میشد لهذا قبول نکرد با دلی از فراق یاران با دیده اشکبار روانه شد در صورتیکه از هزار راه یک وسیله برای استخلاص خود گمان نمیکرد معهذا برای انجام آخرین خدمت یعنی ارتباط ما بین مجاهدین جنوب و مجاهدین غرب کمر همت بر میان بسته متوکلا " علی الله روانه میشود .
سرگذشت مسافرت اخگر

لیله هفتم سرطان باشیخ محمد خان بهترین جوانهای متعصب ایران وداع نموده بانفاق حسین و رحیم خان و رضاخان لباس درویشی بر تن آراسته مخفیانه به دلوار میروند دونفر تنگچی معزی الیه راهمراه بودند قبل از ظهر به بندر دلوار که در مغرب بوشهر بفاصله چهار فرسخ واقع و متعلق است به رئیس علی شهید وارد میشوند قبل از وقت معین-

بقیه از صفحه ۵۸

بین فرانسه و آلمان حریمی در ناحیه (رن) بوجود آمد. نظر او صحیح بود. هر چند آلمان شکست خورده بود ولی آثار و علائم نشان میداد که قدرت او رو با افزایش خواهد بود بخصوص که سه امپراطوری عظیم مانند روسیه - اطریش هنگی و عثمانی هم دیگر وجود نداشت و از نقشه جغرافیای اروپا بکلی محو شده بود.

مارشال فوق معتقد بود که با وضع جدید غرب اروپا چاره‌ای ندارد جز اینکه بر روی ارتش خود تکیه کند و برای تهاجم احتمالی آلمان مهیا باشد. پس بعقیده او باید از امکانات طبیعی که در منطقه (رن) وجود داشت استفاده نمود و حریمی بوجود آورد و با خیال راحت نشست و نقشه کشید که آلمان دوباره بدنبال افکار جاه طلبانه خود بطرف شرق براه نیافتد و بار دیگر کاری نکند که مردم اروپا مجدداً "اسلحه را بردارند" (ناتمام)

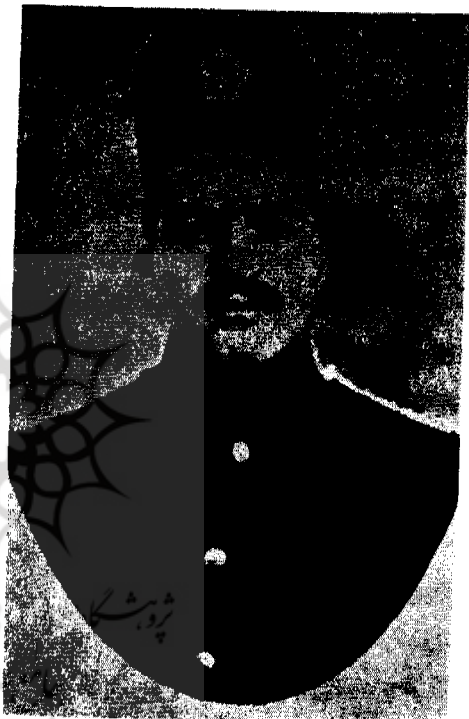
الاسلام را اطلاع داده بودند. بنمایندگی یکنفر تفنگچی که ایشان فرستاده بودند مخفیانه برای آنکه جاسوسان انگلیسی مطلع نشوند که هزار پوند وعده داده بودند به کسیکه زنده یا کشته اخگر را تحویل بدهد بمنزل مرحوم رئیس علی وارد و شش روز آنجا مخفی و منتظر رسیدن بلم میشوند در ضمن مشق ترتیبات درویشی مینمودند.

اسمهای خودشان را هم تغییر داده بودند اخگر اسم خود را خادم علی شاه، رحیم خان عریان علی شاه، حسین آقا محبوب علیشاه، رضا خان رضاعلیشاه نهاده بودند. ترتیب لباسشان از اینفرار بوده هر کدام یک پیراهن یقه بلند داشتند و هر یک یک چننه به هیکل انداخته اخگر و رضا خان هر کدام یک تاج دوازده ترک بر سر گذارده بودند حسین آقا یک شال نیز دور سر پیچیده بود. رحیم خان دور کلاه نمیدیش شال سفید مولوی بسته بود همگی گیوه در پا داشتند باضافه اخگر و رضا خان هر کدام یک کشکول در دست یک کتاب قصیده اخگر داشت یک کتاب مختصر الدعوات هم رضا خان داشت.

این طور قرار داده بودند هر کسیکه سؤال بکند بگوئیم رضاعلی شاه مرید رهبانعلی شاه است و در عقب مرشدش میگردد اخگر هم بگوید من برادر طریقت و عریان علیشاه و محبوب علیشاه هم طالب رضا علیشاه هستند.

چون رضا خان قبلاً "با دراویش معاشرت کرده بود تمام ترتیبات را از او میآموختند. هر چند معین الاسلام اصرار به ماندن آنها میکند قبول نکرده دو ساعت از شب ۱۳ سرطان ۱۳۳۵ قمری گذشته در بلم کوچک باری که به قاچاق آمده بود هندوانه بار کرده معین الاسلام به بیست تومان اجاره کرده بود متوکلاً "علی الله سوار شده با یک عالم تأثر هجران یاران را خدا حافظی نموده به راه میافتند.

۳ خاطرات ماشاءالدخان کاشی



ماشاءاله خان (سردار جنگ)
با سردوشی و نشان سرداری
از طرف دولت وقت .

با همه تندى و درشتى آنها من از روى مهر و آشتى با نهايت گرمى گفتم آقا پان من دولت مشروطه و دوره قانون و عدل است يکى از ارکان مشروطه آزادى است هرکس در کسب و شغل آزاد است هيچکس را نمى توان از کسى که ميل دارد منع کرد يا به شغلى که بهى ميل است مجبور نمود . دهقان زاده در صورت شوق در مدرسه تحصيل مى کند و آقا و ملا ميشود و بر مسند شرع مينشيند آقا زاده به شغل تجارت شائق ميشود در حجره تجارت متكى ميشود دچنانچه ميبينيم اکثر علمای بزرگ پدرشان از اهل دهات و فلاح بوده و وزراء و امراء دولت اغلب پدرشان کاسب بازار بود شرعا " و عقلا " قانونا " شما چه حقى داريد که مرا بشغلى مجبور يا از کارى و عملى ممنوع سازيد ملايمت من بر گستاخى و جسارت آنها افزود از آنميان يکى فرياد زد و گفت بايد بروى به شغل رنگ رزى که اجدادت داشته مشغول شوى .

چون دیدم کلام من بآنها اثری نبخشید از روی تغییر و خشم گفتم بجشم چنان رنگی برایت رنگ کنم که احدی نکرده باشد پس از این سخن ملتفت شدم که از گوشه و کنار متعرضین جهال را تحریک میکنند که یکدفعه بر من حمله کنند و کار حیاتم را بی پایان برسانند و چون دیدند بستگان و همراهان من با اسلحه از بام و برزن مستور و مهیای زدن هستند جرأت باین اقدام نکردند و اگر آنروز یک نفر بطرف من دست بلند کرده بود شاید هزار خون ریخته میشد عقلای قوم چون وضع حال را چنین دیدند از خوف آشوب و فتنه مرا بخواهش و التماس از مدرسه بیرون کردند اگر چه من از وضع رفتار و سلوک آنها دل‌تنگ بودم .

لیکن مسرور مراجعت کردم، که از رفتن من فتنه جدیدی حادث نشد و خونی نریخت . پس از معاودت بمنزل برادران و کسانم از گزارشات و واقعات مدرسه مطلع گشتند فوراً " جنگ بابلوائیان را کمر بسته بآنکه منم دلم از این اوضاع خون بود محض حفظ نفوس و اموال و اعراض مسلمانان بنصیحت و تهدید و وعده و وعید آتش قهر آنها را خاموش کردم ، از این طرف معاندین حيله تراشیده و فکری اندیشیده چند تن از تجار را باسم اصلاح نموده فرستادند و خواهش کردند که شما دوسه روز از شهر خارج شده و بروید به مزرعه دوک (مزرعه دوک مزرعه‌ای است واقع درشش فرسنگی کاشان و از اجدادها بوده است) تا این آتش خاموش و این فساد را بصلاح مبدل میسازیم و اسباب آسودگی شما و دیگران را فراهم میآوریم پدر و برادرانم بکلی از قبول این امر ناراضی بودند از آنجائیکه من پیوسته میخواهم در کارها راه عذر بر طرف مقابل مسدود و حقانیت خود را بر همه کس معلوم نمایم قول ایشان را تصدیق و تصویب و کسان خود را به مسالمت و مهاجرت تحریض و ترغیب نمودم و خانه و اوضاع و عیال و اموال و اولاد را در میان خصم وا گذاشته سوار شدیم و با اجتماع به مزرعه دوک رفتیم معاندین که از حرکت ما آگاه شدند بازوی قهرشان قوی تر و نیروی خشمشان سخت تر گشت این مطلب را فوری عظیم دانسته کمیونی ساختند . و پس از اظهارات و تبادل افکار در تخریب خانمان و تاراج سامان ما پیمان بستند و بدرستی قول و رعایت عهد و پیمان بسته و سوگند خوردند آنگاه علما و رؤسا را بعنوان رفتن به تلگرافخانه و تظلمات حضوری بادولت از مسجد سلطانی حرکت دادند و با تمام جمعیت روانه بجانب تلگرافخانه شدند .

(تلگرافخانه در خارج دروازه دولت کاشان میباشد) وقتیکه از دروازه خارج شدند پرده از روی اسرار برداشتند و مقاصد قلبی و باطنی خود را آشکار ساختند . جلو جمعیت را گرفتند و گفتند بیائید به پشت مشهد و خانه‌های آنها را نیز خراب نمائیم . آن جمعیت از سه قسم خارج نبودند یک قسم مفسد و مغرض و آشوب طلب بودند قسم دیگر جاهل و نادان مانند حیوان از حسن و قبح آن عمل زشت و نتایج وخیم آن بیخبر بودند قسم سوم اشخاص دانا و بصیر و بیغرض و صافی ضمیر بودند آن دو قسم اول و دوم بدون فکر و تأمل بلکه از

روی شوق اطاعت امر آنها را گردن نهادند و بجانب خانه‌های ماروان شدند . اما قسم سوم به علت قلت عده و عدم مدد و خوف از هجوم رجاله از راه الجاء و اضطراب مطابقت آنها را منقبول و بآنها همقدم گشتند این خبر که به عیال و اولاد میرسد هر زنی طفلی را بردوش کشیده گریان و لرزان و از طرفی فرار میکنند و هریک خود را بیک خانه همسایه انداختند با نهایت عجز و زاری و التماس به صاحب خانه در گوشه‌ای پنهان میشوند . از آنطرف جمعیت بخانه ماریخته بتاراج و غارت می‌گشایند آنچه در خانه بود می‌برند اثاثیه که سالها بزحمت و مزارت مهیا کرده بودم حتی ملبوسات و رخوت زنانه تمام را در یکدم به غارت بردند .

پس از آن به خراب کردن خانه‌ها می‌پردازند و خانه‌های ما را بکلی خراب میکنند حتی سنگهای دور حوض و آجرهای سطح خانه را کنده و بردند درو پنجره‌های سنگین قیمتی که با - هزار مشقت خریده و ساخته بودم تمام را کنده بروی هم می‌گذارند و آتش می‌زنند اشخاص محترم که آلت کندن و شکستن نداشتند برای شرکت در ثواب قربه الی الله با چاقو گچکاری ها را خراب مینمایند حتی چندین مرغ در آن خانه بود زنده آنها را در آتش انسداختند و میسوزانند ، پس از فراغت از غارت و تخریب خانه‌ها بدکانهایی که من ساخته بودم میروند و آنها را زبرو رو میکنند ، از آنجا به باغ من که در خارج دروازه عطا کاشان است میروند عمارت آنجا را خراب کرده و درختهایی که هر یک را بخون دل آبداده بودم تمام را قطع میکنند بعضی را از ریش برمی‌آورند . شجاعت و قدرت خود را بخرج نهالهای نارس میدهند بعد از فراغت از کار شاد کام و مقضی المرام با فتح و فیروزی به مسجد سلطانی معاودت میکنند و باز مشغول نوشتن تلگراف تظلم از دست ما بدولت و مصادر امور میشوند .

از آنطرف به تحریک عده محمد آقا بیگ داروغه با جماعت عرب و غلامرضا بیگ و پسرانش بر او قدم میروند (راوندیکی از دهات کاشان است که در دو فرسنگی از شهر قرار دارد) بخانه نوکرهای مایی خبر ریخته و خانه‌های آنها را غارت مینمایند . من جمله شبانه بخانه اکبر راوندی میروند و او را دستگیر نموده با برادرش فردای آنروز آندو برادر را بهم بسته و تیرباران میکنند - از آنطرف دسته‌آز هموطنان در طهران بدشمنی مشغول و هر دم نوائی نوساز و هر لحظه ترانه تازه آغاز نمودند . در ادارات گریبان میدیدند در وزارت خانه ها عمامه بر زمین میزدند بهر گناهی که میدانستند و میتوانستند ما را متهم میساختند یکدسته انجمن کاشانیان را بهیجان می‌آوردند یک طایفه در انجمن فاطمیه فریاد میکردند . فرقه دیگر در پارلمان الامان الامان میگفتند و کلا را دامن میگرفتند .

خلاصه اینها کاشان را خراب میکردند و آنها طهران را به اضطراب می‌انداختند تا آنکه یکدسته سرباز برای دستگیری ما از طهران (از جانب دولت مامور) و بکاشان آمدند

بقیه از صفحه ۴۸

است. آقای هادی هدایتی در کتاب تاریخ زندیه جلد اول حاشیه ص ۲۰۰ می نویسد که هیچیک از وقایع نگاران آن زمان تاریخ دقیق مرگ کریم خان زند را ذکر نکرده اند. تصور میکنم ایشان تاریخ مرگ کریم خان را از مکاتبات کنسول فرانسه در بصره استخراج کرده و آنرا برابر محرم ۱۱۹۳ (۱۵ مارس ۱۷۷۹) نوشته اند. در حالیکه در دو کتاب معتبر این زمان تاریخ دقیق مرگ کریم خان به طریق زیر ثبت شده است:

الف - سیزدهم صفر ۱۱۹۳، روز نامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۶۸

ب - شب سیزدهم صفر ۱۱۹۳، گلشن مراد، ورق ۱۲۵، ص ۱ و آنگونه که از شرح واقعه مرگ او برمی آید پس از نیمه شب در گذشته است و کتب دیگر:

- ذیل کوه مره ای بر مجمل التواریخ پس از نادر، ص ۲۸۳، شب سیزدهم صفر ۱۱۹۳

- احسن التواریخ یا تاریخ محمدی، ورق ۲۴، ص ۲ - شب سه شنبه سیزدهم صفر ۱۱۹۳

- تاریخ گیتی گشا، نسخه مطبوعه ص ۲۱۶، سیزدهم صفر ۱۱۹۳

بقیه از صفحه ۴۴

مرتبہ زندگی مادی آنها ارتباط مستقیم دارد. مطالبات فرنگی سادسا - همانطور که اشخاص زنده در اثر طول مدت و دوری از محیط اسامی نزدیکان و آشنایان خود را فراموش میکنند بعد از مرگ هم ارواح آنها مستغرق عوالم دیگری هستند که بتدریج عواطف و احساسات و علاقه های دنیوی آنها رو به ضعف میگذارد و مخصوصاً ارواحی که بدون سابقه و برای دفعه اول با جلسات روحی مربوط میشوند حتی راجع به اسم نزدیکان خود مرتکب اشتباه میشوند ولی در جلسات بعدی بتدریج خاطرات گذشته آنها تجدید میشود.

سابعاً - ارواح در حین ارتباط با زندگان بهیچ وجه پا بند عبارت پردازی و سایر قیودات انشائی نیستند بلکه هدف اصلی آنها فهماندن مطالبی در خور فهم مربوط شدگان و با عباراتی بسیار ساده است و نباید انتظار داشت که بطور مثال خیام یا سعدی مطالب خود را بعد از ممات هم از اشعار و کنایه و اشاره و شجوع و قافیہ بیان کنند و ضمناً "اگر از خود آنها خواسته شود بطوریکه عملاً ثابت شده اطلاعات خود را در آن زمینه باستحضار سؤال کنندگان میگذارند. (ادامه دارد)